



نمایش دست‌های هگمتانه در همدان

به گزارش [فردای همدان](#)، پس از نمایش فیلم، جلسه پرسش و پاسخ از طرف «اکبر محمدی» فیلمساز و مجری برنامه آغاز شد:

شما مستند دست‌های هگمتانه را یک رمان مدرن می‌دانید. چرا؟

رمان مدرن یعنی یک روایت مدرن؛ بلکه این فیلم یک رمان مدرن و تو در تو از رفت و آمد زمان است و از دست‌های یک شهر. در واقع درامای یک شهر است و یک برداشت و حکایت شخصی است و تاریخ نیست، در واقع من خیلی به مستندسازی اعتقاد ندارم، چیزی را که به آن مستند می‌گوییم واقعا سندیت دارد یا نه؟ دستکاری‌هایی که در دوربین و کادر و روایت‌های رسمی می‌شود، در واقع می‌تواند سندیت و واقعیت نداشته باشد. واقعیت ارتباط برقرار کردن است و چه برداشتی از واقعیت داریم، چون خود واقعیت دسترس‌پذیر نیست و این یک اشتباه است که به عنوان مستند در ادبیات سینمایی رایج شده است برای این‌که یک عده تخصص‌نمایی کنند. واقعیت این است که فیلم ساز با موضوع چگونه برخورد می‌کند و چه برداشتی از آن دارد. پس این فیلم یک روایت مونولوگ از چیزی هست که در آن زندگی می‌کنیم نه آنچه می‌بینیم، یک

زندگی است و گزارشگر
نیست. این فیلم یک روایت داستانی
از شهر است. در هیچ تصویر و شیئی نیست که داستانی نباشد، یک درخت
پر از داستان است،
یک خانه پر از داستان است و چه چیزی به اندازه یک ستون از تخت
جمشید می‌تواند در خود
داستان جای داده باشد؟

این فیلم با سوال‌هایش
پیش می‌رود. سوال از این شهر که چه بوده است؟ چگونه بوده است؟ و
چرا اینگونه است؟ اغلب
فیلم‌ها در حال جواب دادن هستند؛ این شی یا مجسمه چیست؟ این مکان
کجاست؟ مربوط به چه
دوره‌ای است؟ و همیشه جوابی دارند، خسته شدیم از شنیدن این جواب‌ها؛
در واقع سوال‌ها
مفقود هستند. دختری که کار صنایع دستی انجام می‌دهد، یک سوال یا
بحث با خودش دارد؛ آیا
من خود این شی نیستم؟ شیئی که هزاران سال مانده است؟ یا خود این
شی‌ها شاه نیستند؟ این
فیلم از تاریخ سوال دارد از منی که در تاریخم، چرا بوده است؟
سوال از این شهر چرا با
این‌که همه چیز در آن هست هیچ چیزی در آن نیست «شهر سه هزار ساله»
چرا احساسش نمی‌کنیم؟
زمانی‌که در آتن جدید راه می‌روید حضور سه هزار ساله این شهر را حس
می‌کنید، حضور ارسطو
، افلاطون،... اما در همدان که ۳۰۰ سال بیشتر از آتن قدمت دارد همچین
احساسی نداریم.

همدان با گذشته افسانه‌وش
خود، با هفت حصار تو در تو که نهانی‌ترین آن با خشت طلا و نقره
ساخته شده بود، حیرت
آور است اما واقعیت دارد. در فیلم چیزهایی که در گذشته بودند به
نحوی جدید مطرح می‌شوند.
مانند هیروشیما عشق من، آن دوتن برهنه که می‌سوزند و پوست‌هایشان
با هم ترکیب می‌شود

و با پوست‌های سوخته درون شهر یک دراما را شکل می‌دهند.

این فیلم نیز بر این دراما شکل می‌گیرد که بین حال و گذشته است؛ گذشته افسانه‌وش و زمان حالی که نمی‌تواند خودش را افسانه کند و چطور ما می‌توانیم بیافرینیم و افسانه‌وشی تاریخ واسطوره را در درون خودمان بزایانیم.

اساسا در تمام کارهایتان به دست به عنوان موجوی مستقل نگاه می‌کنید و در این فیلم فراتر از کارهای دیگرتان. چرا و از کارکرد آن در فیلم برایمان بگویید.

خب این یک فیلم سفارشی برای صنایع دستی است. دست مظهر خواست بشری است، پا برای فراتر رفتن و گذر است اما دست ایستادن است، جهان با دست و اراده بشر ساخته شده است و آنچه در جهان ساخته شده است ظهور دست بشری است. اغلب در سینما چهره دراما ایجاد می‌کند و این اشتباه است چون دست است که می‌نویسد، ایجاد می‌کند، بازی دست‌ها خیلی مهم هستند کاراکتر دارند و حیرت آورند و در عادات‌های خودمان این موضوع را نمی‌بینیم. عادت برای ندیدن است، ما در عادت‌های خود حرکت دست را متوجه نمی‌شویم، شکستن عادت دیدن می‌آورد.

نوع ساخت هر فیلم که آمریکایی است یا ایتالیایی یا فرانسوی را می‌شود از حرکت دست فهمید؟ به این دقت کرده‌اید؟ حرکت دست یک ایتالیایی با یک فرانسوی متفاوت است و می‌شود تشخیص داد؛ چهره همواره پوشاننده است و دروغ می‌گوید اما دست معترف و افشاگر است.

نقش دست در تمدن
بشری اعجاب‌آور است. دست از ناخودآگاه ما ریشه می‌گیرد. این دست‌ها
چه کارها که نکرده
اند؛ کاخ‌ها را ساختند، کشاورزی کردند، گندم کاشتند و برداشتند،
چرخ کوزه‌گری ساختند
و کوزه‌ها را بافتند و ساز زدند. دستی که با یک تیر زدن
به ناصرالدین شاه تاریخ ما را عوض کرد و دستی که جنگ جهانی اول
را به راه انداخت. صداهای بشری، صداهای موسیقایی نیز با دست بشر
هستند و به واقعیت روند. گوناگونی
نقش دست در تمدن بشری عظیم و عجیب است.

**نظرتان درباره موسیقی ایرانی (تک صدایی) چیست و در آثارتان به چه
نحوی از موسیقی
استفاده می‌کنید؟**

موسیقی ایرانی، موسیقی
مونوفونیک است (تک صدایی) است و من اساساً با مونوفونیک بودن
موسیقی مسئله دارم چون
ذهن‌ها را آماده تک صدایی شنیدن می‌کند و ملت ایران را به تک صدایی
و حکم کردن عادت
داده است و این جنایتی است که موسیقی در حق ما کرده است و
دسپوتیزم صدایی و تک صدایی
را طبیعی جلوه داده است. این موسیقی کامل ما نیست بلکه بخشی از
آن است که به ما رسیده
است.

در دوره صفوی هزاران
دست موزیسین بریده می‌شود طوری که تمام خاندان عبدالقادر مراغه‌ای؛
موسیقیدان بزرگ
ایرانی مجبور به ترک وطن می‌شوند و موسیقی امروز عثمانی، بازمانده
فهم موسیقایی خاندان
عبدالقادر مراغه‌ای است. شما به تحریرهای طاهرزاده دقت کنید که
چگونه به چند صدایی
شدن می‌رسد، یا تلاش‌هایی که محمدرضا درویشی برای احیای موسیقی

عبدالقادر مراغه‌ای
می‌کند. در تنبور ایرانی هم چند صدایی داریم، با نواختن استادان
اصلی اما در ابتدای
راه هستیم. ۵۰ یا ۶۰ سال است که داریم کارهایی در این زمینه
انجام می‌دهیم.

وقتی که دائما در
مسئله تحریم موسیقی هستیم معلوم است که رشد نمی‌کنیم. تاج اصفهانی
چقدر کار کرد و تلاش
کرد که تاج بشود یا طاهرزاده چقدر برای دوصدایی شدن موسیقی تلاش
کرده است آن وقت به
راحتی در برج میلاد کسانی را می‌بینیم که به نام موسیقی و معلوم
نیست که هستند و از
کجا آمده‌اند، چهره‌هایی که نمی‌شناسیم و نمی‌دانیم چه کارهایی
کرده‌اند و چه سابقه‌ای
دارند؛ آیا این غنا و مبتذل نیست که دارد به خورد ملت می‌رود؟

پس در ابتدای راهیم.
دوصدایی کردن کار هر کسی نیست ما برای رسیدن به همچین موسیقی
نیازمند نبوغی مانند باخ
هستیم.

آیا این فیلم دست‌های هگمتانه فیلم سفارشی است؟

بله اصولا بدون سفارش
نمی‌شود فیلم ساخت. حتی اگر یک فیلم در مورد خودتان و برای خودتان
بسازید شما به خودتان
سفارش داده‌اید. سفارش گرفتن هیچ ایرادی
ندارد اما سفارشی ساختن بد است و ایراد دارد. سفارشی ساختن نوکری
کردن است، هیچ کس
به من نگفت چگونه بساز و دخالتی هم نکرد، اصلا من اجازه نمی‌دهم که
کسی در کارم دخالت
داشته باشد و این فیلم سفارشی بود برای صنایع دستی و همچنین

بیشترین تصویر را در تاریخ
سینمای ایران این فیلم دارد.

چرا اینگونه مستندها جریان‌ساز نمی‌شوند؟

چون رسانه‌ها به
جای این‌که واسط ارتباطی باشند واسط انقطاعی هستند. هنر رسانه
نیست، بلکه رسانه‌ها یک اثر را معرفی می‌کنند، اگر هزاران مقاله‌ای
که در مورد لبخند ژوکوند نبود کسی عظمت این تابلو را فهم نمی‌کرد،
رسانه‌ها جهان هنر
را مهجور می‌کنند.

این‌که می‌گویم ما
منتقد نداریم همینه چه کسی در مورد مستندهای ایرانی مقاله درستی
داده وگرنه هنرمند
وظیفه ندارد کار رسانه‌ای بکند. تلویزیون نمایشگاه نقاشی را به
اسم تبلیغ نشان نمی‌دهد
و اگر نشان دهد یک اتاق خالی با چند تابلو نشان می‌دهد و داستان
فیلم را به جای نقد
فیلم نشان می‌دهد. من چه بگویم؟ این واقعا غم انگیز است و به همین
خاطر ملت هنر را
نمی‌بیند آیا نقاشان و نقاشی را می‌بینند؟ نه نمی‌شناسند حتی
کمال‌الملک را، موسیقیدان‌های
ما را می‌شناسند؟ نه.

این‌ها غم انگیز
است، رسانه‌ها نقش واسط دارند و ما این واسط را نداریم.